

امروزه این غرب است که در صدد گذر از عقل
نقاد خود و روی آوردن به سوی مفاهیم فراعقلانی
شکل گرفته در مشرق است
و غرب نیز اگر به جای فراعقلانی سازی و استحاله
معنوی، به جاندار انگاری تکنیک برآید،
نهیلیسمی که نیچه برای غرب
پیش بینی کرده بود، به وقوع خواهد
پیوست. شرقیان هم قبل از این که،
خاطرات ازلی خود را کاملاً به
فراموشی سپارند، باید در بنیادهای فکری
خود به بازنگری بپردازند. بهتر است در
این شرایط حساس از امکان برخورد
کاست و به سوی گفت و گو گام نهاد



یا از نقد استفاده کرده‌ام. شاید در کنه ذهنم دارای نوعی نظام تحلیلی
دوگانه‌ام. به نقل از پی ریکور، «تاویل عرفانی» و «نقد فروکاهنده و ویرانگر»
هر دو را به کار گرفته‌ام.

... کتابهای ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، بت‌های ذهنی و خاطره
ازلی، هندوئیسم و تصوف، هانری کربن و آفاق تصوف معنوی در اسلام
ایرانی در رده نخست جای دارند و در رده دوم، آسیا در برابر غرب، انقلاب
مذهبی چیست؟ و نگاه شکسته قرار می‌گیرند. «علی‌رغم این که این
دوگانگی را باید در روحیه و مساله‌ای که در پیش گرفته است، جستجو نمود،
کتاب افسون زدگی جدید، به نظر من تلاقی این دوگانگی است. به سخن
دیگر، هم به «تاویل عرفانی»، نظر دارد و هم به نقد فروکاهنده و ویرانگر»
شاید این کتاب، مصداق گفتار نویسنده است که «... با بالا رفتن سن و سال،
جست‌وخیزهای آرام و تند و تیز، کند و رام شده‌ام و توانسته‌ام بسیاری از
تضادهایم را حل کنم و سرانجام به نوعی آرامش رسیده‌ام»^۲ اما آیا نویسنده
در این کتاب به نقطه آرامش رسیده است؟

به راستی مساله شایگان چیست که حتی در هجرت و دوری از وطن
نیز او را می‌آزارد؟ «اولین باری که به ایران بازگشتم، تکان ناشی از دیدن
تفاوت بین دوجهان برایم سخت سهمگین بود. تازه درمی‌یافتم که کشورم از
نظر اقتصادی تا چه حد عقب مانده است.»^۱ آیا مساله شایگان، درک چرایی
عقب‌ماندگی است و به همین دلیل سعی در شناخت غرب برای دستیابی به
راهی جهت پیشرفت و ترقی دارد؟ مطالعه آثار وی نشان می‌دهد که هر چند
این عامل در توجه به فرهنگ و تمدن شرق و غرب به طور هم‌زمان مؤثر
بود، ولی شایگان سعی نموده است تا قبل از هر گونه ارایه طریق، ابتدا
تفاوت‌های بنیادین آنها را برشمارد. او همان‌گونه که فرهنگ امانت در اسلام
(الست بریکم)، «بی‌عملی» آیین بهاگاوات گیتا و «هماهنگی کامل» تائویی
چینی را مورد توجه قرار می‌دهد، به کیهان‌مداری
(Cosmocentrisme) شاخص تفکر یونانی، و خدا - انسان‌مداری

ما سمعییم و بصیریم و هشیم
با شما نامحرمان ما خامشیم
(مولانا)

به همین دلیل است که با روشنفکران و دانشمندان سر سازگاری نداریم
و هنوز به دنبال پیر فرزانه هستیم زیرا هنوز عقل و دل در یک دنیای برزخ
قرار گرفته. مرحله‌ای که غرب از دل گذشت و به عقل رسید.^{۱۱} شاید امروزه
اعتقاد بر این باشد که این مرحله، دوره‌ای برزخی است. دوره برزخ در اندیشه
اسلامی، دوره‌ای است که از یک مرحله گذر کرده ولی به مرحله بعدی
نرسیده است. دوره‌ای بسیار پرسوز و گداز که آینده‌ای پر ابهام را تصویر کند.
اما هنوز ذهن انسان شرقی به این دوگانگی‌های رایج در غرب بین ذهن /

وحدت در کثرت یا کثرت در وحدت



داود غریبانی زندگی

○ افسون زندگی جدید؛ هویت چهل تکه و تفکر سیار

○ داریوش شایگان

○ ترجمه‌ی فاطمه ولیانی

«عقل و فرزانیگی خاکستری است، اما دین و زندگی سرشار از رنگ‌اند»
ویتگنشتاین^۲

کتاب افسون زندگی جدید، اثر جدید داریوش شایگان همانند آثار دیگر ایشان، جایگاهی درخور در میان قشر فرهنگی و به‌خصوص متخصصان رشته‌های مختلف علوم انسانی پیدا کرده است. ورود ترجمه فارسی این اثر، توجه اندیشمندان مختلف را به خود جلب نمود. مطالعه کارهای شایگان همانند تمامی آثار او، مشحون از نکات بدیع و اندیشه‌های صیقل خورده است.

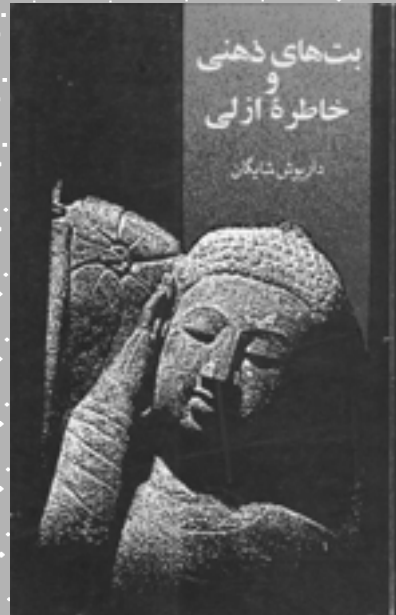
کتاب افسون زندگی جدید، علی‌رغم ورود در راستای مسیر تفکری و تأملی گذشته، وادی جدیدی از تفکر غرب را به ما نشان می‌دهد و کندوکاوها و کاوش‌های نظری تمدن غرب را بر ما آشکار می‌سازد. به سخن دیگر، شایگان، همان‌گونه که خود اذعان می‌نماید، هر جا که ضرورتی برای نوشتن احساس کرده، دست به کار شده و همین ضرورت بیرونی، از یک سو آثار وی را چنان جذاب نموده که انسان با متن احساس همگونی می‌نماید و از سوی دیگر، براساس همین ضرورت بیرونی است که سخن‌هایی گفته می‌شود که قبلاً طرح نشده بود و یا این‌گونه برای نویسنده مطرح نبود. این ضرورت بیرونی، پیوند حوزه نظری و عملی را جدی‌تر می‌نماید، کاری که در تمدن غرب بسیار رایج است. اما در کشورهایی که دچار ازجا دررفتگی شده‌اند، و در درک جایگاه خود، دچار اشکال هستند، چندان قادر به تمییز مشکلات بیرونی و نظروزی در قبال آن نیستند.

این ضرورت بیرونی تأثیری جدی بر اثر جدید شایگان داشت. یعنی آن را پراکنده و پیچیده (به زعم نویسنده) نموده است. (ص ۷). اما با این وجود، کتاب در راستای دغدغه‌های ذهنی و اصلی نویسنده حرکت می‌کند، دغدغه‌هایی که چند دهه، او را به خود مشغول داشته‌اند. تمامی مطالب کار بی‌کم و کاست، دربرانگیختن تفکر و تأمل قابل تحسین است.

ویژگی دیگر آثار شایگان که آن نیز ناشی از همان ضرورت بیرونی است، تأمل در وجوه مختلف شناخت یعنی فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و اسطوره‌شناسی و غیره است. «این تداخل عمده نیست بلکه از آشفتگی اوضاع فرهنگی خود جهان ناشی می‌شود. جهانی که آنچنان مختلط و رنگارنگ گشته که یافتن این لنگرگاه سکون و دیدی فراگیر دشوار شده است.» (ص ۷). این امر نیز در نهایت، ریشه در حیات و خلق و خوی جستجوگر شایگان دارد؛ «... اما من از این جهت به دموکراسی معتقدم که راه و چاره دیگری جز آن سراغ ندارم. به علاوه، از آنجا که طبیعتاً آدم تعدد اندیشی هستم، عقاید و گوناگونی آنها را دوست دارم.»^۱ و یا «در واقع، دوست ندارم که خودم را در یک حوزه، هر چه باشد، محبوس و مقید کنم. همان‌گونه که یک هندشناس کامل عیار نیستیم، یک سالک «معتبر» نیز نشده‌ام. من همواره خواسته‌ام که از مرزی به مرز دیگر بگذرم. زیرا همیشه از راه‌های رفته و کوفته می‌هراسم. آیین و آموزه هر چه باشد، نظام بسته مرا خفه می‌کند، همواره در یک سلول تنگ احساس ناراحتی می‌کنم. همین خود دلیل چپ و راست رفتن‌های من است.»^۲ همین تخصص‌گریزی نشان از روحیه‌ی شرقی وی دارد ولی علی‌رغم ضرورت پرداختن به حوزه‌های مختلف فکری، سؤال و هدف وی در کتاب اسطوره زندگی جدید همان دغدغه‌های کتاب‌های بت‌های ذهنی و خاطره‌آزلی و آسیا در برابر غرب است. همین دغدغه است که مخاطب را به تأمل وامی‌دارد و فکر می‌کنم که باید از غیبت آن در میان متفکران و اندیشمندان مان هراسید.

دغدغه‌های شایگان همگی جدی هستند و حضور او در ایران یا غرب، تأثیری در پی‌جویی اصل مساله ندارد و همچنین نحوه طرح این مساله امکان تأمل و تفکر را به گونه‌ای مناسب در اختیار خواننده قرار می‌دهد. شایگان، خود، به تقسیم‌بندی آثارش پرداخته است. «... شاید به ناخودآگاه آثارم به دو راه تقسیم می‌شوند، نوشته‌های توصیفی که در آنها شیوه پدیدار شناختی مفهومی را به کار گرفته‌ام و آثاری که در آنها از ساخت‌گشایی

امروزه دیگر، نه به ایمان خود معتقدیم و نه به اعتقادات دیگران. دیروز، دنیای اساطیری، عرفانی، و دینی خود را و نهادیم و یکسر سعی در جانب غرب نهادیم. امروز که غرب به سوی دنیای اساطیری روی آورده و به دنبال تبادل جهان‌های اساطیری می‌باشد، نیز باید یکسر به جانب غرب باشیم، زیرا متأسفانه غریبان بیشتر با اسطوره‌های شرقی ما نوسند.



آگاه باشیم.» (ص ۱۵۵). انسان چهل تکه، همان انسان جهش یافته و مهاجر سیار در عرصه‌های بینابین و همان انسان در برزخ است. در حالی که انسان جهش یافته از این شرایط آگاه نیست و آن را قیامت اصلی می‌پندارد. او دچار التقاطی یکپارچه و اغلب مشکوک است، او تصوراتی بدیهی در ذهن خود دارد که از آنها بت ساخته و سرسپرده‌شان است. (ص ۲۱۳). در اینجاست که ما شاهد هستی‌های سست هستیم که سه وجه مشخص تفکر امروز را دربر می‌گیرد، تقلیل هستی به ارزش مبادله، تجربه وهمی تا به هستی‌شناسی تأویلی (هرمنوتیک) منجر می‌شود، و انهدام ساختار یا شالوده‌شکنی که امروزه به تفکرات پست مدرنی مشهور است. (ص ۲۸۰ - ۲۸۲).

به سخن دیگر، امروزه ما دچار یک پارادوکس هستیم. رشد علم که در گرو نفی خدا و یا آنچه نیچه گفته بود که «خدا مرده است» اکنون به الوهیت یا معنویت بازمی‌گردد، منتهی در قالب دین خالص نیست (ص ۳۰۵) امروزه در کنار بحث همبستگی متقابل که جهانی شدن را در پی دارد، شاهد رشد ادیان و مذاهب و معنویت هستیم. انسان جدید به‌خصوص انسان غربی، به دنبال نقاشی مجدد از تصویر عالم است و درصدد دستیابی به رنگ‌های مختلف برای رنگ‌آمیزی بهتر است. اما چگونه می‌توان عقل را که خواستار نفی تفکر و غیرعقلانی است با مباحث دینی، اسطوره‌ای و عرفانی که محوریت عقل را نمی‌پذیرند، سازش و آشتی داد؟ در اینجاست که شرایط حساسی بر جهان حاکم می‌شود و هر حرکتی ممکن است تعبیر مختلف داشته باشد. عده‌ای آن را «برخورد تمدن‌ها» بخوانند و جمعی «گفت‌وگوی تمدن‌ها». به نظر می‌رسد که روند جاری به سوی پیوند این دو از طریق استحاله معنوی است. مهاجرت‌های امروزه به غرب تنوع فرهنگی به دنبال داشته است^{۴۶} و نظرات جدید چند فرهنگ‌گرایی یا چندگانگی فرهنگی، پذیرش جهان‌بینی‌های مختلف و موزاییک‌وار را نشان می‌دهد. در این جریان است که عرفان و اسطوره مجال بروز می‌یابند. در این حوزه است که آنها بدون کاستن از بار ارزشی و قدسی خود، در یک جهش کیفی چه در سطح افقی یعنی در عرصه مرفق‌کاری، و چه در بعد عمودی با یکدیگر مرتبط می‌شوند. در این بعد عناصر اسطوره‌ای صورت‌های نوعی و نهادها از

ارث برده است.^{۳۳} تا به دفاع از میراث خود بپردازیم. تفکر عرفانی امروزه خارج از حوزه حیات خود قرار گرفته پس عاجز است. باید منتظر زمانی بود که فضای دل مجال بروز و اشاعه داشته باشد.^{۳۵} و عقل به آخر خط رسیده باشد. این برنامه‌ای است که شایگان در کتاب افسون‌زدگی جدید دنبال می‌کند. کتاب افسون‌زدگی جدید، حاصل دوران هجرت و زیست مجدد شایگان در غرب و آشنایی با نظرات جدید غربی است. به سخن دیگر، به نوعی پلایش در دانسته‌های وی از غرب است. غرب در این نگاه جدید از وجه نهیلیستی خود در حال گذر است. عقل به کسوف خود نزدیک شده است و پس از چند قرن ویران‌سازی عرصه‌های دیگر از جمله اسطوره، افسانه، تخیل، عرفان و... مجدداً جای خالی آن را احساس می‌کند. درصدد است تا با به کارگیری آنها، زندگی خاکستری را رنگ و معنایی گوناگون ببخشد. زیرا در دنیای بیرون، رنگ‌ها بسیارند. دنیایی که سفید و سیاه نیز در آن مجدداً معنادار شده‌اند. در اینجاست که صدای «اصل همبستگی متقابل همه‌جانبه» (ص ۸) به گوش می‌رسد و ما شاهد افسون‌زدگی جدیدی هستیم که از افسون‌زدگی قبل که محور جهان‌های تمثیلی، جادویی و اسطوره‌ای و بازگرداندن آنها به روان انسان بود، متفاوت است و افسون‌زدگی جدید با جاندار پنداری تکنولوژی یک مجسم می‌شود. (ص ۹). انسان غربی، درصدد جان بخشیدن به موجودی است که در نازل‌ترین وجه وجود و هستی قرار دارد. وجودی که مصنوع دست انسان است و این توهم‌سازی، جدید نیست اما نوع توهم جدید است. بت‌پرستی جدید است و گویی تاریخ دوباره تکرار می‌گردد و بت‌شکنی لازم است.

در این همبستگی متقابل همه‌جانبه شاهد ظهور حوزه اختلاط و دوره‌سازی هستیم. دوره‌ای که انسان دیگر هویت واحد و یکسان ندارد و کسب هویت یکدست، تحجر بخشیدن هویت را در پی دارد. ما وارد دوره‌ای شده‌ایم که انسان دچار هویت چهل تکه است و به دلیل فروپاشی جهان‌های پایه‌گذار هویت همگون، دیگر نمی‌توان از اصطلاح هویت ناب و خالص دم زد. در عوض باید بدانیم که «فضاهای مختلف و ناهمگونی که از لحاظ تاریخی و معرفت‌شناختی وجود ما را ساخته‌اند، در سطح واحدی قرار ندارند... ما از حالتی به حالت دیگر می‌رسیم بی‌آن که خود از این چرخش

عین، مادی/ معنوی، جسمی/ روحی، اسطوره/ عقل، دل/ عقل... آشنا نشده و یا به سخن دیگر، هنوز در شرف تحدید حدود صورت نگرفته است. و به همین خاطر ورود ناقص مدرنیته، آشفتنگی‌ها و درهم‌ریختگی‌های عدیده‌ای به همراه داشته است.» در حال حاضر ما نه قادریم خود را به «مشکوة انوار نبوت» برسانیم و نه آنقدر آزاد و رهایییم تا به کار «یسی فوس» مبادرت ورزیم و از پای درنیاییم. از اینجا رانده و از آنجا مانده، ما مشرق زمینی‌ها در برزخ بی‌ثباتی و بی‌قراری که چنین ما را آسیب‌پذیر و واکنش‌مان را غیرقابل پیش‌بینی می‌سازد، گرفتار شده‌ایم و میان این دو قطب نوسان می‌کنیم.^{۱۲} «اما تکلیف ما با داروندار ما یعنی اعتقادات کهن، این خاطره‌ای که در خود داریم چه خواهد شد؟»^{۱۳} از یک سو، نمی‌توانیم با این تفکر پراکسیسی و تکنیکی شدن دست و پنجه نرم کنیم زیرا شأن خود را اجل از آن می‌دانیم. وضعیت ما همانند پهلوان پیری است که با خاطرات خود زندگی می‌کند و در تمامی دوران حیات پهلوانی خود، هیچ‌گاه روال نادرست کشتی گرفتن را از یاد نبرده است. حال در زمانه پیری^{۱۴} لاجرم از کشتی گرفتن با حریف جوان و قدر است که در عین حال به اصول شرافت و پهلوانی هم آشنا نیست.^{۱۵} اگر با او درآویزد، در این مبارزه نابرابر، توان برانداختن حریف را ندارد و از سوی دیگر، براساس شرافت پهلوانی هم، انتظار دارد حریف نقاط ضعف او را آشکار نسازد. ولی جوان مبارز، اصل و نسب پهلوانی ندارد و درصدد است از نقطه ضعف پهلوان نامدار که همان ضعف و پیری است، استفاده نماید و به شهرت برسد. برای پهلوان پیر، شکستن قداستی که عمری با آن سر کرده است،

یعنی از دست دادن همه چیز، یعنی نیستی، یعنی مرگ، و برای جوان، شکست پهلوان نامدار، یعنی همه چیز، یعنی شهرت، حال این امر از هر طریقی به دست آید، تفاوتی نمی‌کند. وارد گود می‌شود و نعره سر می‌دهد و هم‌اورد می‌طلبد و پهلوان پیر با یال و کوپال خود، سر در جیب فکرت دارد که این چه زمانه غداری است که این‌گونه او را در پیری، بازیچه جوانکی ساخته است. شرایط ما در این دوران چند صدساله اخیر، بی‌شبهت به این وضعیت یعنی جمع جبری صفر نیست زیرا نفع یکی، ضرر کامل دیگری را در پی دارد. چندی در این زمانه، همانند گذشته قبل از نبرد، رجز خوانی می‌کنیم و اسطوره را در لباس و پوشش عقل عرضه می‌کنیم و عرصه میدان را با بحث‌های ایدئولوژیکی به تأخیر می‌اندازیم و یا خود را قانع می‌کنیم، با نوعی اسطوره عقلانی شده و یا عقل بازگشته به اساطیر^{۱۶} سرو کار داریم. اما بالاخره وارد گود شد. افسوس که وارد گود شدنش با وارد نشدنش یکسان است. چه در هر صورت باخت از آن تمدن پیر و فرسوده است. وارد گود هم نمی‌توانیم نشویم، زیرا شرافت پهلوانی مان لکه دار می‌شود، این میانه چه باید کرد؟ در اینجاست که «جامعه‌شناسی شکست»^{۱۷} بر ایمان معنی‌دار می‌شود. آیا باید همچنان به خاطره ازلی بی‌زمان خود همانند بحث امانت الهی از منظر اسلامی وفادار ماند. «این امانت همان پیامی است که در روز الست به انسان داده شده، روز الست روز عهد و پیمان است و پیمان هم دعوت به وفاداری است. یعنی وفاداری به پیام مستور در امانت.»^{۱۸} یا همچون ضرب‌المثل چینی که می‌گوید «تا موقعی که می‌توانی بایستی راه نرو، تا موقعی که می‌توانی بنشین، نایست، ولی از همه بهتر، دراز کشیدن است.»^{۱۹} و یا نه همانند تفکر غرب، چهار حرکت نزولی را تجربه کنیم تا به اجمال عبارتند از: (۱) نزول از بینشی شهودی به تفکر تکنیکی (۲) نزول از صور جوهری به مفهوم مکانیکی (۳) نزول از جوهر روحانی به سالیق نفسانی (۴) نزول از غایت‌اندیشی و معاد به تاریخ پرستی... و یا به ترتیب (۱) تکنیکی کردن تفکر (۲) دنیوی کردن عالم (۳) طبیعی کردن انسان (۴) اسطوره‌زدایی^{۲۰}

راه حل دیگری نیز وجود دارد تا این کژتابی Distortion را که ناشی از دویارگی معرفت‌شناختی میان عقاید و وجود است، از بین برد. اما روش همچنان همانند راه حل دوم است و نیاز به فروگاهی و تقلیل Reduction دارد و میانشان پل و گذرگاهی موجود نیست. تنها فرق آن با راه حل دوم در روکش کاری Plaeage این وضعیت است «روکش کاری عبارت از آن است که عقایدی را که در واقعیات هیچ قرینه‌ای ندارند، با واقعیات‌های اجتماعی همقران و همزمان سازیم. روکش کاری شیوه به عمل درآوردن کژتابی است. سکه‌ای است که دو رویه دارد؛ رویه اول، روکش کردن یک جهان‌بینی کهنه روی یک زمینه نو است که به سنتی‌کردن جامعه می‌انجامد. وجه دیگر سخن، روکش کردن یک گفتار جدید بر یک زمینه کهنه است. عملی که به گونه غربی کردن و مدرن‌سازی پدیدار می‌شود که سرانجام پایه‌ای که روی آن مطلب نو یا مبحث کهنه را می‌کشیم، دیگر نه این و نه آن است، زیرا دیگر تار و مه‌آلود شده است. اما هر روی سکه که در کار باشد، سرانجام همواره به کژتابی می‌رسیم.»^{۲۱} این راه حل سوم ما را دچار توهم مضاعف می‌کند. از یک سو، گمان می‌کنیم که تفکر تکنیکی غرب را مهار می‌کنیم، و از سوی دیگر، می‌پنداریم که می‌توانیم «هویت فرهنگی» خود را حفظ کنیم.^{۲۲}

شایگان در نهایت بر این نظر است که «پاسخ‌های احتمالی ما در واقع بیشتر به اعتقاد و ایمان ما بستگی دارد تا به دانایی محض‌مان»^{۲۳} اما در حال حاضر، مانیاز به ذهن نقاد و پرسشگر داریم امری که شایگان از هایدگر به



وحدت جای خود را به کثرت داده است و به جای شناخت خداوند و کیهان، به جایگاه انسان و نقش عقلانیت در شکل‌بخشی به زندگی پیرامونی او توجه می‌کند. عرصه وحدت، عرصه همدلی و یا فضای دل است و عرصه کثرت، به واسطه محور قرار گرفتن انسان، فضای عقل است. در عرصه وحدت، تفاوت‌ها و موانع به چشم نمی‌آیند و تمامی مباحث حالت استعلایی دارد و حتی تمامی مسایل باید برافکنده شود تا استعلا و یا حتی تعالی صورت گیرد. در عرصه دل، پراکندگی در راستای وحدانیت گام می‌نهد اما در عرصه عقل، حدود و محدودیت براساس روال جدید باید صورت گیرد و گذر از موانع و برشکستن سدها، عملی ناخوشایند و غیرقابل قبول جلوه می‌کند. آزادی، بر گذشتن از موانع نیست، بلکه تحدید و تعریف حدود آزادی و عمل به آن است. تنها مسأله دعوی نظام‌های سیاسی در میزان این حدود است. امروزه، این حدود به قدری فزاینده شده است که تبدیل به اسطوره و اساطیر و افسانه‌های جدید انسان معاصر شده، به طوری که گذر از آنها، به یک رؤیا تبدیل شده است. بحث شب‌سازی و مجازی‌سازی هر چیزی حتی تکنیک را نیز باید در این روال دید. اما به واقع چگونه می‌توان پذیرفت که عقلانیت که خود روزی دشمن خرافات بود، امروزه به دام شب‌سازی و مجازی‌سازی بیاقتد؟ چگونه می‌توان بین آنها پل زد و راه درست را پیدا نمود؟ از کجا می‌توان استدلال شایگان را پذیرفت و به عرفان روی آورد؟ اگر روزی مباحث افسانه‌ای، اسطوره‌ای، دینی و عرفانی، کنار گذاشته شد از کی می‌توان مطمئن بود که روزی عقل نیز به کناری گذاشته نشود؟ همان‌طور که انسان شرقی نتوانست دنیای اساطیری خود را خاطر‌زدایی کند، آیا انسان غربی توان گذر از عقلانیت را دارد؟ مضافاً اینکه باید پذیرفت همان‌طور که سنت اساطیری در شرق ریشه‌ای دیرینه دارد، روال عقلانی در غرب نیز ریشه‌دار است. ما حداکثر اگر به تاریخ خود، رجوع کنیم، شاهد حکمت خواهیم بود نه فلسفه. زیرا حکمت به امر عملی می‌پردازد ولی فلسفه به امور عقلانی که لزوماً امور جاری مردم را در نظر ندارد. کنار گذاشتن اسطوره به تعبیر هگلی (Aufhebung)، به معنی دور انداختن نیست، بلکه به معنی نگه داشتن نیز می‌باشد، منتهی در عصر جدید، جوابگوی انسان مدرن نبوده. این حضور اسطوره، به شکل‌های مختلف در جامعه غربی نیز مطرح بوده است. همان‌طور که میرچا الیاده به خوبی ریشه‌های اسطوره و نامگذاری‌های اخیر غرب از جمله پاریس، هلن، المپیک و غیره را ریشه در اسطوره‌های غربی می‌داند.^{۲۷} گویا هر چه غرب سعی نمود تا تفکرات اساطیری را در پستوی ذهن خود زندانی کند، توجه ما به آن بیشتر شد به طوری که دیگر هر چیزی در غرب ممکن است رازآلوده و رمزگونه دیده شود.

شایگان به ما نمی‌گوید که چگونه می‌توان شب‌سازی و مجازی‌سازی که در نتیجه عقلانیت در غرب و کنار گذاشتن اسطوره به‌وجود آمده است، به «کناری گذاشت» و یا از آن برگذشت؛ آیا به تعبیر فوکویی، ما شاهد جایگزینی متناوب دوگانگی موجود در غرب بین عصر اسطوره و عقل خواهیم بود؟ آیا به تعبیر کانت که بین حوزه عقل نظری و قلمرو عقل عملی تمایز قابل شد^{۲۸} تناسبی بین آنها وجود ندارد تا بتوان دوگانگی‌های مضمحل در غرب را ریشه‌کن کرد؟ اگر اسطوره و عرفان توان گذر از ناسازگاری‌ها را داشتند، قاعدتاً باید عقلانیت را در خود جذب می‌کردند؟ به قول کلودلوی استروس، نوع تفکر و عقلانیت انسان جدید با «انسان بدون نوشتار» (به زعم وی به جای انسان ابتدایی) تفاوتی ندارد،^{۲۹} نحوه به‌کارگیری آنها متفاوت است. انسان چینی اول بار باروت را کشف می‌کند، ولی ساختن اسلحه از آن را به انسان غربی می‌سپارد و در نهایت آیا نمی‌توان قابل به تبادل دنیای اساطیری (شرق) و دنیای عقلانی (غرب) بود که حوزه عقلانیت در چارچوب قلمرو اساطیر مشخص گردد تا قبل از افزایش بیشتر تضادها، شکستن حرمت‌ها و قداست‌ها، پذیرش کثرت را نیز به همراه داشته

باشد؟ آیا می‌توان با توجیه روش‌شناسانه‌ای به زعم پوپر، «اسطوره چارچوب‌ها»^{۳۰} را شکست و به نوعی استحاله‌های معنوی دست یافت؟ و سؤال بسیار اساسی‌تر، نقش عقلانیت در اینجا چگونه است. آیا همان‌طور که اشتروس معتقد است، عقل در شناساندن اسطوره موفق‌تر است؟^{۳۱} به سخن دیگر، این سازش و نسبت‌سازی از کدام سوی (شرق یا غرب) باید ظهور نماید؟ شایگان در این میانه جانب غرب را می‌گیرد. او اگر چه معتقد است که تجربه غرب یک قاعده نیست بلکه استثناست، ولی می‌پذیرد که این جایگاه هیبوط، غرب و مدرنیته است. از همین مکان است که باید چرخش انجام گیرد. چرخشی که لاجرم معنوی خواهد بود، زیرا همچنان که واگنر در پارسیفال می‌گوید: «تنها همان سلاح زخم‌آفرین، مرهم است بر زخم». اکنون زخم و سلاح را تنها غرب است که در ید خویش دارد و هم اوست که باید آنها را به کار گیرد. اگر نوری باشد، جز از غرب نخواهد بود. (ص ۲۲)... قیصری (قرن هشتم هجری) در شرح خود بر فصوص‌الحکم ابن عربی عبارتی پرمعنا دارد: در روز قیامت، طلوع شمس احدیت از مغرب، مظاهر خفیه است» (ص ۲۴). این هشدار است بس خطیر به ما کشورهای شرقی. امروزه دیگر، نه به ایمان خود، معتقدیم و نه به اعتقادات دیگران. دبروزه، دنیای اساطیری، عرفانی، و دینی خود را وانهادیم و یکسر سعی در جانب غرب نهادیم. امروز که غرب به سوی دنیای اساطیری روی آورده و به دنبال تبادل جهان‌های اساطیری می‌باشد، نیز باید یکسر به جانب غرب باشیم، زیرا غربیان بیشتر با اسطوره‌های شرقی، مانوسند و در این معنا، شایگان به واقع درست می‌گوید.

نکته بسیار جدی دیگر را نیز باید مورد توجه قرار داد که این بازگشت به دنیای عرفانی نباید ما را بر آن داد که بالاخره غرب، حقانیت اعتقادات و راه درست ما را دریافت و در حال حاضر شکست خورده است. چه بسا، زمانی که هایدگر تفکر غربی را به واسطه فراموشی متافیزیک به چالش می‌کشید، بسیاری از متفکران ایرانی، آن را در تأیید سنت‌های خود، به کار بردند که تبعاتی نیز داشته است. امروزه نیز نباید بازگشت غرب به حوزه استعلایی را به حساب خود و حقانیت عقاید و راهمان بگذاریم. اگر چنین باشد، با سازوکار جهان هستی و عدالت الهی در تناقض قرار می‌گیرد. آیا آنان که تلاش می‌کنند با آنها که منفعل هستند برابرند؟ آیا گرایش غربیان در محور قرار دادن عقل از رنسانس به بعد، نوعی جرم و تداخل در «هماهنگی کامل» هستی محسوب می‌شد و امروزه باید مجازات این طرق عادت را نیز پس بدهند؟ به جای فریب خود که مدت‌هاست راهی بهتر را سراغ نداریم، خوب است چاره‌ای بهتر بیابیم که دیگر دانسته‌های خود را زبیکانه تمنا نکنیم.

و در نهایت، نقدی دیگر نیز وارد است. آیا تمام تلاش شایگان این بود که نشان دهد، راه غرب، راه نادرستی است زیرا هم‌اکنون شاهدیم که غربیان به دنیای عرفان و اساطیری بازگشته‌اند. پس شرقیان بهتر است راه خود را در پیش گیرند؟ اگر چنین باشد، باید سازوکارهای دنیای اساطیری شرق؛ هند، چین و ایران بیشتر مورد تحلیل قرار گیرند. شایگان زمانی که در غرب است، در تب و تاب شرق می‌سوزد، و زمانی که در شرق است درگیرودار غرب است؟ «حال چگونه می‌توان تناقض میان جهانی با هستی‌شناسی درهم شکسته و جهانی را که روح در آن جایگاه هستی‌شناختی خاص خود را دارد، حل کرد؟ صادقانه بگویم که من پاسخ دقیق این پرسش را نمی‌دانم» (ص ۲۰). به نظر می‌رسد که مدت زمانی که شایگان به تأمل غرب گذرانیده، زمان آن رسیده است مجدداً به مکاتب اسطوره‌ای شرق و سازوکارهای درونی آن بپردازد، شاید پاسخ سؤال‌ها را دریابد. اگر هم چنین نباشد، حداقل تلاشی کرده‌ایم و فرهنگ سنتی خود را بیشتر شناخته‌ایم و نقد و بررسی درونی و به‌هنگام نموده‌ایم و این کاری است که شایگان استحقاق آن را دارد و باید بنیان آن را تداوم بخشد. شاید این نقطه آرامش واقعی باشد.

انسان شرقی، تجربه قرار
گرفتن در دنیای بدون مبداء و
مرجع و تکیه‌گاه را ندارد و از
آنجا که تاکنون به این سرزمین
ناشناخته گام ننهاد، و از
عواقب و غایت آن نیز مطمئن
نیست، نه امکان خاطره‌زدایی
دارد و نه جسارت انسان غربی
را در ورود به عرصه جدید

منظومه‌ای رهسپار منظومه دیگری می‌شوند، بی‌آنکه
به سطح مفهوم و استعاره تنزل یابند. (ص ۳۷۷).

استحاله معنوی از نظر شایگان دو وجه دارد: در یک

وجه آن، همه چیزها در یکدیگر مستحیل می‌شوند، به طوری

که در نهایت در وحدتی مطلق ادغام می‌گردند، از قید زمان آزاد

می‌شوند و در بعدی فرازمانی جای می‌گیرند. در وجه دیگر، این وحدت

در برابر دید بصیرت شاهد به صورتی شهر فرنگ‌وار و گونه‌گون یعنی

همچون تنوع و کثرت خود عالم، ظاهر می‌گردد. اما این دو وجه سرانجام دو

بیش شهودی و تمثیلی که وحدت را در کثرت می‌بیند، کثرت را در وحدت،

به آشتی نهایی می‌رسند. (ص ۳۷۸).

سخنی از حکیم نائویی جوانگ تسو (قرن چهارم ق. م.) در این باره

جالب است.

«چوانگ تسو می‌گوید که پیشترها، شبی پروانه بودم و سرخوش از

زندگی خویش. آنگاه بیدار شدم و چوانگ تسو بودم. من واقعاً کی هستم؟

پروانه‌ای که خواب می‌بیند چوانگ تسوست یا چوانگ تسو که تصور می‌کند

پروانه است؟ آیا واقعاً در وجود من دو وجه جای دارند؟ آیا در وجود من،

موجودی به موجود دیگر تبدیل (دچار استحاله معنوی واقعی) می‌شود (ص

۳۷۷). در شرایطی که هستی‌ها درهم شکسته‌اند شاهد چندگانگی فرهنگی

و همزیستی یکسان آگاهی‌ها هستیم، دیگر «اجسام سایه خود را نمی‌افکنند،

بلکه سایه‌ها هستند که جسم خود را می‌افکنند.» (ص ۶ - ۳۷۵).

شایگان در شرایط کسوف عقل به راه حل قدیمی خود بازمی‌گردد، او

راه‌حل را در آگاهی‌های محض نمی‌داند بلکه در ایمان و اعتقاد جستجو

می‌کند. او این راه را «در شکل عرفان ناب به طور عام» (ص ۳۰۵) می‌بیند.

او هم‌آواز با توشیهیکو ایزوتسو، شانکاراچاریا، مایستر اکهارت و ردولف اتو،

ندای قدیمی ملاصدرای شیرازی را سر می‌دهد که «آنچه در آن عالم رخ

می‌دهد، استحاله معنوی حواس است که به یاری قوه تمثیل و تصویر روح

صورت می‌گیرد.» (ص ۳۸۱). و در این روند، قرابت‌ها و الفت معنوی فراتر

از موانع به صورت فرا تاریخی در زیر همه آسمان‌های جهان قابل دستیابی

است. (ص ۳۹۹). «هدف تمامی مکاتب عرفانی میرا کردن راز الوهیت از

تعینات فرهنگی هر مرتبه و مقام هستی شناختی است... یا بی‌تعینی ناب و

تمام عیار» (ص ۴۲۰). اگر جهان به سوی این عرفان مورد نظر وی پیش

رود، جهان تعادل از دسته رفته خود را باز می‌یابد وگرنه جهان به سوی
آخرالزمانی عاری از استحاله‌های معنوی و جهش کیفی عاری از غایت پیش
خواهد رفت. (ص ۴۳۶). بودایی شدن جهان و روی آوردن غرب به آن، از
مصادیق این امر است. (ص ۴۳۱).

تفاوت بحث جدید شایگان با مباحث قبل در این است که همان‌طور
که در زیر آسمان‌های جهان و در مقدمه کتاب افسون‌زدگی جدید، آورده
است، دیگر صرفاً درصد تجزیه و تحلیل شرق با عقل نقاد غربی نیست و
گسترش مفاهیم هایدگری در نقد تکنیکی را به جامعه شرقی تسری
نمی‌دهد. بلکه امروزه این غرب است که درصد گذر از عقل نقاد خود و
روی آوردن به سوی مفاهیم فراعقلانی شکل گرفته در مشرق است و غرب
نیز اگر به جای فراعقلانی‌سازی و استحاله معنوی، به جاندار انگاری تکنیک
برآید، نهیلیسمی که نیچه برای غرب پیش‌بینی کرده بود، به وقوع خواهد
پیوست. شرقیان هم قبل از این که، خاطرات ازلی خود را کاملاً به فراموشی
سپارند، باید در بنیادهای فکری خود به بازنگری بپردازند. بهتر است در این
شرایط حساس از امکان برخورد کاست و به سوی گفت و گو گام نهاد.

روند جهان، زمانی از وحدت به کثرت در جریان و سریان بود و علی‌رغم
قبول و پذیرش کثرت، اصل و اساس وحدت بود. اما چند صباحی است که



○ تولید و کارگردانی در تلویزیون

○ جerald میلرسون

○ ترجمه غلامرضا طباطبایی

تولید و کارگردانی در تلویزیون از جمله کتاب‌هایی است که می‌تواند مورد استفاده دانشجویان هنر با گرایش سینما و تلویزیون قرار گیرد. کتابی راهنما که به فنون تولید و کارگردانی تلویزیون می‌پردازد و در قالبی ساده و به شکل خلاصه به بنیان‌های پایه‌ای تولید در تلویزیون و ویدئو به اجمال نگاه کرده است. روش‌ها و فنون مجربی ارائه شده که عامل اصلی یک برنامه‌سازی مؤثر در تلویزیون است.

به مباحث عمده مطرح در کتاب از جمله می‌توان به تولید تلویزیونی و گروه تولید، نقش کارگردان، کنترل تولید، دوربین ویدیویی یا تلویزیونی، لنز، نما، صدابرداری، نورپردازی، چهره‌پردازی، روش‌های اساسی کارگردانی و تولید، تصویربرداری، مراحل تولید یا پخش و... اشاره کرد. نویسنده تلاش کرده است تا خواننده را با اصول و شیوه‌های فناوری حرفه‌های گوناگون در ارتباط با تلویزیون و خدمات آنان در راه تکامل و پرداخت نهایی برنامه‌های تلویزیونی آشنا کند. چکیده اصول و فنون کارآمد تولید و کارگردانی برنامه‌های تلویزیون ارائه می‌شود و آگاهی‌های اساسی ارائه شده، اصول و مبنای محکمی برای تجربیات بعدی خواننده خواهد بود.

خواننده طی فصل‌های کتاب مشاهده می‌کند که روال تولید، شامل ساخت و کارگردانی برنامه‌های بسیار ساده تا برنامه‌های بسیار پیچیده و با سبک ویژه است. قرار گرفتن عوامل مناسب در کنار یکدیگر همچون تصویرنامه، بازیگران، دکور و غیره و استفاده از دوربین‌ها و میکروفن‌ها برای نمایش‌نامه‌هایی که با دقت انتخاب شده است، تولید را اصولاً نوعی سازمان به حساب می‌آورد. تولید یک برنامه می‌تواند نوعی فراگرد باورسازی یا قانع ساختن باشد که طی آن، فرد می‌تواند تصاویر و صداهایی را با دقت و روش خاصی برای برانگیختن احساسات بینندگان انتخاب و با هم مخلوط کند.

نویسنده با توجه به اینکه اصطلاحات برنامه‌سازی تلویزیون بین سازمان‌های مختلف جهانی متفاوت است، با این حال تلاش کرده است که شکل متداول آنها را به کار ببرد.

- ۱- آدرس کامل کتاب به شرح ذیل است:
- داریوش شایگان، افسون‌زدگی جدید؛ هویت چهل تکه و تفکر سیار؛ ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: به فرزانه روز، ۱۳۸۰.
- ۲- همان، ص ۳۲۸.
- ۳- «به گمان من هر کتاب باید نتیجه یک معضل، یک درد باشد، از وراجی مفت منتفرم. داریوش شایگان، زیر آسمان‌های جهان؛ ترجمه نازی عظیمی، تهران: فرزانه روز، ۱۳۷۶، ص ۲۰۵.
- ۴- همان، ص ۴۵.
- ۵- همان، ص ۲۰۵.
- ۶- همان، ص ۱۵۱.
- ۷- همان، ص ۱۴۸.
- ۸- همان، ص ۳۵.
- ۹- داریوش شایگان، بت‌های ذهنی و خاطره ازلی، تهران: امیرکبیر، ص ۱۳۵۵، ص ۲۸.
- ۱۰- همان، ص ۴۲.
- ۱۱- و. شایگان؛ زیر آسمان‌های جهان، پیشین، ص ۵ - ۷۴.
- ۱۲- د. شایگان، بت‌های ذهنی و خاطره ازلی، پیشین، ص ۳۵.
- ۱۳- همان، ص ۲۶.
- ۱۴- «آنچه در مورد سن انسان‌ها صادق است بر گذشته تمدن‌ها نیز صدق می‌کند. هر چه پیرتر شویم بیشتر در حسرت و دریغ گذشته‌ها فرو می‌رویم. هر چه سایه گذشته سنگین‌تر شود، چشم‌انداز پیش روی تنگ‌تر می‌گردد».
- د. شایگان، افسون‌زدگی جدید، پیشین، ص ۱۸.
- ۱۵- «مدرنیته، گستاخی است، جهش است، رسوایی است اما در عین حال حسادت نیز هست، هیچ چیز بی‌جراحت زاده نمی‌شود. ما برعکس، دوستدار امنیت و حمایت بیش از حد سنت و دوستدار وضع موجود دائمی، هستیم.» د. شایگان به زیر آسمان‌های جهان، پیشین، ص ۲۲.
- ۱۶- همان، ص ۱۵۳.
- ۱۷- همان، ص ۱۳۱.
- ۱۸- د. شایگان. بت‌های ذهنی و خاطره ازلی، پیشین، ص ۵۴.
- ۱۹- همان، ص ۶۰-۵۹.
- ۲۰- د. شایگان، زیر آسمان‌های جهان، پیشین، ص ۴۷ و ۴۸.
- ۲۱- همان، ص ۲۲۵.
- ۲۲- همان، ص ۴۹.
- ۲۳- د. شایگان، بت‌های ذهنی و خاطره ازلی، پیشین، ص ۲۱ - ۲۰.
- ۲۴- د. شایگان، زیر آسمان‌های جهان، پیشین، ص ۲۲۹.
- ۲۵- د. شایگان، آسیا در برابر غرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۲۹۴.
26. See to, Islaim, Globalization and Postmodernity, Edited by Akbar 5. Ahmed and Hastings Donnan, London and Newyork , Routledge, 1994.
- ۲۷- میرچا الیاده، فرهنگ و دین؛ برگزیده مقالات دائرةالمعارف دین، زیر نظر بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴.
- ۲۸- نگاه کنبد به ایمانوئل کانت، نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نی، ۱۳۷۷.
- ۲۹- کلود لوی استروس، اسطوره و معنا به گفت‌وگوهایی با کلودلوی استروس، ترجمه شهرام خسروی، تهران: مرکز، ۱۳۷۶.
- ۳۰- کارل ریموند پوپر، اسطوره چارچوب؛ در دفاع از علم و عقلانیت، ترجمه علی پایا، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.
- ۳۱- کریستیان دولاکامپانی، تاریخ فلسفه در قرن بیستم، ترجمه باقر پرهام، تهران: آگه، ۱۳۸۰، ص ۹۰.